

تاریخ دریافت: ۸۹/۲/۲
تاریخ پذیرش: ۸۹/۳/۲۸

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود
سال چهارم، شماره ۱۳، بهار ۱۳۸۹

بازخوانی سند و متن حدیثی درباره تبار امام مهدی عجل الله تعالی فرجه

دکتر پرویز رستگار*

چکیده

در پاره‌ای نوشته‌های تاریخی سده دوم اسلامی و پس از آن، حدیثی از زبان نافع، راوی و برده عبدالله بن عمر، از عمر بن خطاب، دومین خلیفه تاریخ صدر اسلام گزارش شده است که شگفت می‌نماید؛ حدیثی که مهدی موعود را افزون بر دو ویژگی دیگرش، از تبار این خلیفه و از خاندان او خوانده و مایه بدفهمی‌ها و تلاش‌های نافرجامی برای یافتن مصداق مهدی در دو سده نخست تاریخ مسلمانان شده است.

این نوشتار، افزون بر بررسی سندی و متنی این حدیث، نشان خواهد داد این سخن، درست و از زبان عمر بن خطاب است، اما نه آن‌که وی در مقام نقل قول مستقیم نباشد و درباره آینده یکی از فرزندان خود، چیزی گفته باشد، بلکه حدیث عمر - نه آن‌که موقوف باشد - مرفوع و گزارش سخنی از پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله درباره برخی ویژگی‌های مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه است.

واژگان کلیدی

حدیث مرفوع، حدیث موقوف، عمر بن خطاب، عمر بن عبدالعزیز، نافع

توده‌های مسلمان سده‌های نخست، جسته و گریخته، سخنانی دل‌نشین از زبان پیامبر دوست‌داشتنی خود می‌شنیدند که پرتو چراغ امید به آمدن و برآمدن مردی را دامن می‌زد که ویژگی‌هایی در رخسار و رفتار و تبار خویش داشت؛ نشانه‌ای در چهره‌اش بود و تباری تازی و خاستگاه خانوادگی‌ای پاک داشت و بالاتر و ارج‌مندتر از همه، ستم‌سوز و ستم‌گر ستیز بود، چنان‌که جهانی لبالب از بیدادگری‌ها را سرشار از داد و دهش می‌کند.

ناگفته پیداست، چنان‌که گذشت شب و روز و برآمدن هفته‌ها و ماه‌ها و سال‌ها و آن‌چه در یک واژه، «آینده» نام دارد، همه جا و همواره - چونان کوزه‌گری چیره‌دست یا صورت‌گری نازک‌خیال - آرام‌آرام و گام به گام و سیال و خوش‌خرام، هویت یک حقیقت را می‌سازد و شناس‌نامه صدها مصداق و هزاران مفهوم را پرداخت می‌کند، در این داستان نیز آینده است که اندک‌اندک برای درازدستان فرهنگ نوشتاری و زبان‌آوران خوش‌آهنگ فرهنگ گفتاری، افقی گسترده را گشوده تا با بهره‌گیری از گوهر گران‌بهای زندگی و مهلتی کوتاه دامن که «عمر» نامیده می‌شود، بکوشند و تلاش‌گر و نستوه، نوشته‌هایی انبوه گرد آورند و میان مردم پراکنند و بگویند تا مینیاتور دل‌بستنی و لطیف و بلور شکستنی و ظریف سیمای مهدی علیه السلام را پردازند و برابر دیدگان خوانندگان و شنوندگان خویش اندازه‌اند تا دل‌ها با فروغ چراغ یاد او، زنده و گرم بمانند و بوم‌های شوم و اهریمنی‌ناامیدی، در شب‌های سیاه و دیرپا و دیجور ستم‌گری و ستم‌گران، بر شاخه‌های زندگی بندگان خدا نخوانند!

گمانه‌زنی‌های مردم مهدی‌خواه

از آن‌جا که فراهم شدن ویژگی‌های شناس‌نامه‌ساز و چهره‌پرداز مهدی، نه در یکی دو شب و نه با یکی دو تب که در بستر چندین و چند سده برآمد و بالا گرفت، چندان شگفتی‌آفرین نخواهد بود اگر بدانیم یا بخوانیم، مردمی در سده نخست یا سده‌های آغازین تاریخ رخ‌نمایی امت اسلامی، از زیر و بم‌های زندگی آن حضرت، کم‌می‌دانستند یا او را در اندازه و اندام برخی چهره‌های نام‌دار عصر خویش می‌خواستند؛ روی کردی که ما را و او می‌دارد به سه نمونه از گمانه‌زنی‌های مسلمانان دو سده نخست، در کار یافتن نامزدهای مهدویت پردازیم:

سلیمان بن عبدالملک

وی که چهارمین خلیفه از تیره مروانیان و هفتمین خلیفه از خاندان اموی بود، در چشم مردم آن زمان و نیز نویسندگان آینده و تاریخ‌دان، مردی دین‌مند و دادگستر به شمار می‌رفت؛ (ذهبی، ۱۴۰۲: ج ۵، ۱۱۱) دارایی‌های بسیار را میان توده‌ها پخش و به زیردستان خود رسیدگی می‌کرد و در این کار، از عمر بن عبدالعزیز که در پی، به او نیز خواهیم پرداخت، یاری می‌خواست.

کارگزاران فرمان‌دار خون‌ریز و درگذشته اموی، حجاج بن یوسف ثقفی را که فرمان‌بر بی‌چون و چرای پدر و برادرش، دو خلیفه اموی پیش از خود بود برکنار و با نوشتن نامه به سرزمین‌های دور و نزدیک زیر نگین خود برای خواندن نمازها در وقت خویش، این نیایش ارج‌مند دینی را زنده کرد.

از این‌روی بود که محمد بن سیرین، تابعی ارج‌مند و نام‌دار آن عصر، او را چنین ستود: «خدا سلیمان را رحمت کند؛ خلافت را با زنده کردن نماز، آغاز کرد و با جانشین کردن عمر بن عبدالعزیز پایان داد.» (همو: ۱۱۲)

نیز بی‌بهبانه نبود که برخی مسلمانان آن دوران که از چراغ هویت مهدی، کورسوهایی دیده و از جرعه‌هایش، سخنی شنیده بودند و از ویژگی‌های چندین و چند آن پیشوای پاک، بیش از همه، عدالت‌مداری و دادگزاری‌اش را به یاد داشتند، کارهای پیش‌گفته سلیمان بن عبدالملک را دست‌مایه این گمانه‌زنی خود کردند که مبادا او همان مهدی باشد؛ حکیم بن سعد چون سلیمان به خلافت رسید و آن‌چه را باز گفتیم، انجام داد، از ابویحیی پرسید: این، همان مهدی است که از او یاد می‌شود؟ و پاسخ شنید: نه! (ابن‌ابی‌شبیبه، ۱۴۱۶: ج ۷، ۵۱۳؛ نیز نک: فقیه ایمانی، ۱۴۰۲: ج ۱، ۳۸۹)

بلال بن عبدالله بن عمر

وی از نوادگان پسری عمر بن خطاب، فرزند عبدالله بن عمر و محدثی اعتمادکردنی و پذیرفتنی بود و از پدر نام‌دارش، تنها یک حدیث را گزارش کرد؛ حدیثی که در صحیح مسلم بن حجاج، بازتاب یافته است. (مزی، ۱۴۱۳: ج ۴، ۲۹۶ - ۲۹۷) کسانی وی را پیش از نام و نشان یافتن عمر بن عبدالعزیز، با چنگ زدن به دست‌آویزهایی که به زودی از آنها خواهیم گفت، مهدی موعود می‌دانستند. (کاتب واقدی، ۱۴۰۵: ج ۵، ۳۳۰؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۷: ج ۴۵، ۱۵۴ و ۱۵۵؛ ذهبی، ۱۴۱۴: مجلد حوادث و وفیات ۱۰۱ - ۱۲۰ و ۱۹۱؛ ابن‌کثیر، ۱۹۶۶: ج ۹، ۱۹۶)

عمر بن عبدالعزیز

پنجمین خلیفه از تبار مروانیان و هشتمین خلیفه از خاندان اموی، چنان‌که به دادگستری و گفتارهای خردمندانه و کردارهای پرهیزکارانه، آوازه یافته بود و در نوشته‌های بسیار و دراز دامان درباره‌اش نوشته‌اند.

او پس از چهار خلیفه گرامی در نزد اهل سنت، ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیهم‌السلام، پنجمین خلیفه راشد (ابن‌عساکر، همان: ۱۹۰ - ۱۹۲؛ ذهبی، ۱۴۰۲: ج ۵، ۱۱۴)، امیرمؤمنان حقیقی (ذهبی، همان)، امام عادل و خلیفه صالح (مزی، ۱۴۱۳: ج ۲۱، ۴۳۳) به شمار می‌رفته است. وی چنان پارسا بود که وقتی مشک و خوش‌بو کننده‌های بیت‌المال را نزدش می‌آوردند، بینی خود را

می‌گرفت تا آنها را نبوید و به کارهای مردم رسیدگی می‌کرد و شمع اموال عمومی را به کار می‌بست و پس از آن، چراغ خود را می‌افروخت! (ابن‌عساکر، ۱۴۱۷: ج ۴۵، ۲۱۷؛ ذهبی، ۱۴۰۲: ج ۵، ۱۳۶)

از این‌رو، مالک بن دینار که خود به پارسایی و کناره‌گیری از خواهش‌های درونی و بیرونی نام‌آور بود (ذهبی، همان: ۳۶۳ - ۳۶۴؛ مزی، ۱۴۱۳: ج ۲۷، ۱۳۷)، درباره‌اش گفته است: مردم درباره‌ام می‌گویند: زاهد؛ اما زاهد، عمر بن عبدالعزیز است که دنیا سویش رفت و او آن را وا نهاد! (ذهبی، همان: ۱۳۴)

همین دادگری‌ها، پاک‌دستی‌ها و پیراسته‌دامنی‌های این خلیفه بود که کسانی را بدین گمانه‌زنی افکند که او، همان مهدی است؛ عبدالله بن دینار، (کاتب واقدی، ۱۴۰۵: ج ۵، ۳۳۱) سعید بن مسیب، (همو، ۳۳۳) عبدالملک بن مروان، (اصفهانی، بی‌تا: ج ۹، ۲۵۴) نافع، برده و راوی پرکار و استوار عبدالله بن عمر، (ابن‌عساکر، ۱۴۱۷: ج ۴۵، ۱۵۵؛ صفدی، ۱۴۱۱: ج ۲۲، ۵۰۸؛ کتبی، بی‌تا: ج ۳، ۱۳۴؛ ابن‌کثیر، ۱۹۶۶: ج ۹، ۱۹۶؛ ذهبی، ۱۴۰۲: ج ۵، ۱۲۲، همو، ۱۴۱۴: مجلد حوادث و وفیات ۱۰۱ - ۱۲۰: ۱۹۰ - ۱۹۱) وهب بن منبه (اصفهانی، ۱۴۰۹: ج ۵، ۲۵۴) و حسن بصری (همو، ۲۵۷) از این دسته مردم بودند و از زبان امام باقر علیه السلام نیز که با خلیفه نام‌برده هم‌عصر بود، چنین سخنی را گزارش کرده‌اند. (کاتب واقدی، ۱۴۰۵: ج ۵، ۳۳۳)

بر همین پایه، ابراهیم بن میسره از طاووس بن کیسان، محدث بزرگ همان عصر پرسید: عمر بن عبدالعزیز، همان مهدی موعود است؟ و پاسخ شنید: او، مردی راه‌یافته به راه راست است، اما آن مهدی نیست. (ابن‌ابی‌شیبیه، ۱۴۱۶: ج ۷، ۵۱۴؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۷: ج ۴۵، ۱۸۹؛ ذهبی، ۱۴۰۲: ج ۵، ۱۳۰؛ همو، ۱۴۱۴: مجلد حوادث و وفیات، ۱۰۱ - ۱۲۰ و ۱۹۷؛ نیز نک: فقیه ایمانی، ۱۴۰۲: ج ۱، ۳۸۹)

گمانه‌زنی‌ها و چانه‌زنی‌ها

این گمانه‌زنی‌ها در کوتاه‌مدت و در دیدگان مردم آغاز سده دوم اسلامی سرانجام به سود عمر بن عبدالعزیز، به پایان رسید، گرچه داستان مهدی موعود در درازمدت، چیزی دیگر بود! هرچند سلیمان بن عبدالملک در نگاه مردمی که سوز ستم‌های برادر و پدرش، ولید بن عبدالملک و عبدالملک بن مروان را دیده و تلخی تازیانه‌هایشان را چشیده بودند، خلیفه‌ای دادگر و مهدی‌ای شایسته و شاید تمام‌عیار به شمار می‌رفت، با پیدا شدن سروکله حدیثی که افزون بر رفتار دادگرانه مهدی، از رخسار و تبار او نیز سخن می‌گفت، کفه ترازوی گمانه‌زنی‌ها به زیان و در آغاز، به سود بلال بن عبدالله و در پایان، به سود عمر بن عبدالعزیز، بالا و پایین شد؛ حدیثی که مهدی را افزون بر دادگستری فراگیرش، دارای نشانه‌ای در چهره و نیز از خاندان خلیفه‌ای به

قدرت رسیده پس از درگذشت پیامبر پایانی خدا ﷺ می‌خواند؛ خلیفه‌ای که هم بلال و هم ابن‌العزیز از فرزندانگانش بودند. بلال به خلافت و فرصت دادگستری نرسید، اما هم خالی در چهره داشت و هم از نوادگان همان خلیفه بود. (ابن‌عساکر، همان: ۱۵۴؛ ذهبی، ۱۴۱۴: ۱۹۱؛ کاتب واقدی، ۱۴۰۵: ج ۵، ۳۳۱؛ ابن‌کثیر، ۱۹۶۶: ج ۹، ۱۹۶) با وجود این، عمر بن عبدالعزیز هر سه ویژگی بازتاب یافته در آن حدیث را که در پی به آن خواهیم پرداخت، در خود داشت؛ چنان‌که گفتیم، دادگر بود و چون در کودکی، پا به اصطبل پدر خود گذاشت، با لگد اسب یا استری که سُم خود را به پیشانی این کودک کوفت، زخمی برداشت که نشانش همواره در چهره‌اش، هویدا بود و به او، لقب «شج بنی امیه» (زخمی خاندان امیه) دادند. (ابن‌کثیر، همان: مزی، ۱۴۱۳: ج ۲۱، ۴۳۷؛ اصفهانی، بی‌تا: ج ۹، ۲۵۴ و ۲۵۵؛ طبری، بی‌تا: ج ۶، ۵۶۶؛ جزری، ۱۳۸۵: ج ۵، ۵۹؛ کتبی، بی‌تا: ج ۳، ۱۳۳؛ صفدی، ۱۴۱۱: ج ۲۲، ۵۰۷؛ ابن‌عماد حنبلی، بی‌تا: ج ۱، ۱۱۹) بنابراین، در چهره خود، نشانه‌ای دیگر از مهدی داشت و افزون بر این دو، گرچه نواده پسر ی آن خلیفه به قدرت رسیده پس از درگذشت پیامبر خدا ﷺ نبود، نواده دختری همو بود؛ زیرا مادرش که ام‌عاصم نام داشت، دختر عاصم، پسر همان خلیفه بود. (ابن‌کثیر، همان: ۱۹۶؛ کاتب واقدی، ۱۴۰۵: ج ۵، ۳۳۰ و ۳۳۱؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۷: ج ۴۵، ۱۵۵؛ ذهبی، ۱۴۱۴: مجلد حوادث و وفیات ۱۰۱ - ۱۲۰ و ۱۹۱)

گفتنی است، دانش‌مندی در سده هشتم به نام ابن‌کثیر، در این گمانه‌زنی چنان پیش تاخت که در نوشته تاریخی مشهور خود، فصلی ویژه «منتظر بودن عمر بن عبدالعزیز، بر پایه برخی اخبار» گشود. (ابن‌کثیر، همان)

دست‌آویز روایی مهدی دانستن عمر بن عبدالعزیز

نافع برده عبدالله بن عمر و از کارآمدترین و پرکارترین راویان او، سخنی را از زبان عمر بن خطاب، دومین خلیفه راشد در نگاه اهل سنت، گزارش کرده است که اگر در دو سده نخست و دوم اسلامی، کسانی را به تکاپو و تلاش برای یافتن مهدی به پا داشت، آیندگان را - چه شیعه و چه سنی که نوشته‌های بسیاری از گوشه‌های گوناگون و پرشمار و ریز و درشت زندگی مهدی موعود، فراروی خود و در چنگ داشتند - به شگفتی واداشت. به گزارش نافع، عمر گفت: یکی از فرزندان من که نشانه‌ای در چهره دارد، افسار قدرت را در دست می‌گیرد و زمین را چنان‌که سرشار از ستم شده است، از دادگری، لبالب خواهد کرد. (ابن‌عساکر، ۱۴۱۷: ج ۴۵، ۱۵۵؛ کتبی، بی‌تا: ج ۳، ۱۳۴؛ صفدی، ۱۴۱۱: ج ۲۲، ۵۰۸؛ ذهبی، ۱۴۰۲: ج ۵، ۱۱۶ و ۱۲۲؛ همو، ۱۴۱۴: مجلد حوادث و وفیات، ۱۰۱ - ۱۲۰؛ ۱۸۷ و ۱۹۱)

بر همین پایه، فرزند نام‌دار این خلیفه، عبدالله بن عمر همواره در تکاپوی شناختن این مهدی برخاسته از خاندان عمر بود و همیشه شناختش را آرزو می‌کرد (ابن‌کثیر، همان؛ ابن‌عساکر،

همان؛ ذهبی، همان‌ها؛ اصفهانی، ۱۴۰۹: ج ۵، ۲۵۴؛ کاتب واقدی، ۱۴۰۵: ج ۵، ۳۳۰ و ۳۳۱؛ طبری، بی تا: ج ۶، ۵۶۶؛ جزری، ۱۳۸۵: ج ۵، ۵۹) و هم از زبان او گفته‌اند، میان بازماندگان عمر بن خطاب، موجی از گفت‌وگو در این باره و این که چه کسی مصداق مهدویت است، برخاست یا - دست کم - مردم چنین گمان می‌بردند که چنان گفت‌وگویی در آن خاندان، درگرفته است. (کاتب واقدی، همان: ۳۳۱؛ ابن عساکر، همان: ۱۵۴؛ ذهبی، ۱۴۱۴: همان)

بررسی حدیث عُمری بودنِ تبار مهدی

بررسی سندی

الف) معضل بودن حدیث نافع از عمر

هرگاه از زنجیره نام راویان حدیثی، دست کم دو راوی، یکی پس از دیگری و پیاپی افتاده باشند، آن را معضل می‌نامند (سیوطی، ۱۴۰۹: ج ۱، ۲۱۱؛ سخاوی، ۱۴۱۴: ج ۱، ۱۷۳؛ مامقانی، ۱۴۱۱: ج ۱، ۳۳۵؛ صدر، بی تا: ۲۰۰) و از قضا، داستان این حدیث نیز همین است؛ زیرا نافع هرگز نمی‌توانسته است سخن عمر بن خطاب را با گوش خود از دهان او بشنود و پیداست که باید میان این دو، کسانی میان‌داری کرده باشند. چنین نیز هست؛ وی گرچه از سرور خود، عبدالله بن عمر، رودررو و بی‌نیاز از میان‌داری این و آن بسیار شنیده بود، گاهی هم سخنان عبدالله را از زبان یکی از چهار پسرش، زید، سالم، عبدالله و عبیدالله می‌شنید، (مزی، ۱۴۱۳: ج ۲۹، ۲۹۹) چنان که گاهی نیز سخنان عمر بن خطاب را از زبان کسانی بیرون از خاندانش گزارش می‌کرد؛ کسانی که سخن عمر را شنیده و برای فرزندش عبدالله گزارش کرده بودند، مانند زید بن ثابت، ابولبابه، سعد بن ابی وقاص، عامر بن ربیع، عبدالله بن مسعود، عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، ابوسعید خدری، حفصه و عایشه. (همو: ج ۲۱، ۳۱۸ - ۳۲۱ و ج ۱۵، ۳۳۳)

بنابراین، حدیث نافع از عمر، چه آن را از یکی از فرزندان عبدالله بن عمر، از عبدالله، از عمر و چه از خود عبدالله، از یکی از کسانی که نام برده‌ایم، از عمر شنیده باشد، می‌تواند یک حدیث معضل باشد که در شمار احادیث مرسل و گرفتار نوعی آسیب سندی است.

ب) بلاغی بودن حدیث نافع از عمر

چنین می‌نماید که تا دست یازیدن محمد بن مسلم بن شهاب زُهری، محدث پرآوازه و برجسته عصر عمر بن عبدالعزیز، به کار اسناد حدیث و مرسوم شدن یادکرد زنجیره نام راویان و نیز تا چندی پس از آن، کسانی بسیار و هرچند نامی و بزرگ از محدثان عصر دو چهره درخشان شیعی - امام باقر و امام صادق علیهما السلام - چندان ضرورتی برای یادآوری نام راویان و به اصطلاح، اسناد حدیث سر راه خود نمی‌دیدند و خون سرد آن چه را می‌شنیدند، می‌گفتند. (همو: ج ۲۶، ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۷؛ ذهبی، ۱۴۰۲: ج ۵، ۳۲۸ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۴۷)

هم از این روی بود که هم نافع و هم مالک بن انس، راوی طراز ممتاز و نام‌آورش، گاه و بی‌گاه با تعبیر «بَلغنی» یا «بَلغنا» (چنین به من یا ما رسیده است)، حدیث می‌گفتند و با این کار خود، آیندگان خویش را که به فرهنگ اتصال سند و یادآوری نام راویان هر حدیث، خو گرفته بودند و آن را گریزناپذیر می‌دیدند، به در دسر می‌انداختند؛ پیوسته کردن زنجیره نام راویان چندین حدیث مالک بن انس که آن را گاه «وصل بلاغات الموطأ» خوانده‌اند، از دلهره‌ها و دغدغه‌های پسینیانی چون ابن عبدالبر اندلسی (ابن عبدالبر اندلسی، ۱۴۱۰: ج ۲۴، ۱۶۱ به بعد)، محمد زرقانی (زرقانی، ۱۴۰۹: ج ۱، ۸)، جلال‌الدین سیوطی (سیوطی، ۱۴۰۹: ج ۱، ۲۱۲ - ۲۱۳؛ همو: بی‌تا: ج ۱، ۸) و محمد ابوزهره (ابوزهره، بی‌تا: ۱۹۰ - ۱۹۲) بوده و این تلاش و پشت‌کار تاب‌فرا، روزها و ماه‌ها و سال‌ها، این دانش‌مندان پرکار را به خود سرگرم داشت که حدیث گزارش شده در بستر «بلغنی»، «بلغنا» و «بلاغات»، به آسیب ارسال سند، گرفتار و بی‌اعتبار شده است؛ نارسایی‌ای که در حدیث نافع از عمر هم به چشم می‌آید و آنان که آن را از زبان نافع گزارش کرده‌اند، با «بلغنا»، آغازش کرده‌اند. (ابن عساکر، ۱۴۱۷: ج ۴۵، ۱۵۵؛ کتبی، بی‌تا: ج ۳، ۱۳۴؛ صفدی، ۱۴۱۱: ج ۲۲، ۵۰۸؛ ابن کثیر، ۱۹۶۶: ج ۹، ۱۹۶؛ ذهبی، ۱۴۰۲: ج ۵، ۱۲۲؛ همو، ۱۴۱۴: مجلد حوادث و وفیات، ۱۰۱ - ۱۲۰ و ۱۹۱)

ج) مرفوعه بودن حدیث نافع از عمر

با آن که در نگاه نخست، چنین می‌نماید که سخن عمر درباره ویژگی‌های سه‌گانه مهدی، حدیثی موقوف باشد؛ چرا که زنجیره نام راویانش چون به یک صحابی رسیده، بریده شده و بالاتر نرفته است (سیوطی، ۱۴۰۹: ج ۱، ۱۸۴؛ سخاوی، ۱۴۱۴: ج ۱، ۱۲۱؛ مامقانی، ۱۴۱۱: ج ۱، ۳۱۹ - ۳۲۰؛ صدر، بی‌تا: ۱۸۴) باید روایتی مرفوع و گزارش شده از زبان یک معصوم (در این جا، پیامبر خدا ﷺ) باشد (سیوطی، همان: ۱۸۳؛ سخاوی، همان: ۱۱۵؛ مامقانی، همان: ۲۰۷؛ صدر، همان: ۱۸۲) و چنین نیست که اگر صحابی‌ای سخنی را بدون بر زبان آوردنش از زبان یک معصوم گزارش کند، آن را از او نشنیده باشد.

از این روی دانش‌مندانی چون سیوطی (همان: ۱۸۵ - ۱۹۱) و سخاوی (۱۴۱۴: ج ۱، ۱۲۵ - ۱۵۱) با گشودن پرونده این نکته، چگونگی مرفوع بودن حدیثی موقوف‌نما را نشان داده‌اند، چه بسا پنهان و نهان یک حدیث، چیزی جز پیدا و عیان آن باشد!

با این همه، از آن جا که سستی سند یک حدیث، همواره دست و پای دیگران را در به‌کارگیری آن نمی‌بندد و چه بسا بدنه و متن آن هم چنان استوار و پذیرفتنی باشد، (همو: ۳۰۶؛ سیوطی، ۱۴۰۹: ج ۱، ۲۹۶؛ مامقانی، ۱۴۱۱: ج ۱، ۴۱۹) جا دارد حدیث نافع از عمر را بار دیگر و از گوشه‌ای دیگر بررسی کنیم.

بررسی متنی

حدیث نافع از عمر، از میان ویژگی‌های پرشمار مهدی موعود^ع، سه ویژگی را گزارش کرده است: تبارش چیست؟ چه نشانه‌ای در چهره دارد؟ چه خواهد کرد؟ این سه ویژگی افزون بر دیگر نشانه‌های مهدی، لابه‌لای سخنان پرشماری که شیعه و سنی از زبان پیامبر خدا^ص گزارش کرده‌اند، بازتاب یافته‌اند؛ به فرموده آن حضرت، مهدی از خاندان آن پیامبر ارج‌مند است (گنجی شافعی، ۱۳۹۹: ۹۸ - ۱۰۰؛ جوینی، ۱۳۹۸: ج ۲، ۳۱۲ و ۳۲۲ و ۳۲۴ و ۳۳۰؛ حافظ قندوزی، ۱۳۸۵: ۴۷۸ - ۴۸۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۱، ۸۰؛ طبسی نجفی، ۱۳۸۵: ۱۲۷ - ۱۲۸؛ صافی گلپایگانی، بی‌تا: ۱۷۹ - ۱۸۱ و ۱۹۱ - ۱۹۴) نشانه‌ای و در پاره‌ای سخنان، خالی سیاه بر گونه راست خود دارد. (گنجی شافعی، همان: ۱۳۷؛ مجلسی، همان و ۴۰؛ طبرسی نوری، ۱۴۱۶: ۱۳۵؛ فقیه ایمانی، ۱۴۰۲: ج ۱، ۲۲۸ (به گزارش از جوینی) و ۳۴۳ (به گزارش از الفصول المهمة) و ۳۶۸ و ۳۷۸ (به گزارش از العرف السودی)؛ صافی گلپایگانی، همان: ۱۸۷ و ۳۵۶) و چون به پا می‌خیزد، جهان را سرتاپا از دادگری‌های خود لبریز می‌کند. (جوینی، ۱۳۹۸: ج ۲، ۳۱۲ و ۳۲۲ و ۳۲۴ و ۳۳۰؛ حافظ قندوزی، ۱۳۸۵: ۴۸۷ - ۴۸۹؛ مجلسی، همان: ۸۰ و ۸۲ - ۱۰۲؛ صافی گلپایگانی، همان: ۱۷۹ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۶)

نشانه بسی ساده‌دلی و خوش‌خیالی خواهد بود اگر کسی - رویارو با حساب احتمالات و منطق ریاضیات^۱ - گمان کند این هم‌پوشانی تمام‌عیار و واژه به واژه سخنان پیامبر ارج‌مند^ص و یکی از پیرامونیانش، تنها از سر تصادف و برخاسته از یک قانون «باری و به هر جهت» باشد. پیش‌تر هم گذشت که چگونه می‌توان از ایستگاه حدیث موقوف به راه افتاد و به پایانه حدیث مرفوع رسید. ماجرای داستان، ساده و روشن است؛ پیامبر گرامی^ص این ویژگی‌های سه‌گانه مهدی موعود را بر زبان آورد و صحابیانش هم آن را شنیدند، اما فرموده‌اش با پادرمیانی و خودنمایی یکی از پیرامونیانش برای آیندگان گزارش شد؛ پنداری سخن، از همان صحابی و نه نقل قول مستقیم است!

نشانه سخت بودن این باور که عمر بن خطاب درباره یکی از فرزندان خود، نه فرزندی از تبار پیامبر پاک^ص آن پیش‌گویی را کرده باشد، واژه «بلغنا» در آغاز گزارش‌های آن سخن از زبان

۱. «ده عدد سکه را از شماره یک تا ده علامت بگذارید و آنها را در جیب خود بریزید و به هم بزنید. پس از آن، سعی کنید آنها را به ترتیب شمارش، از یک تا ده درآورده، هر کدام را که درآوردید، پیش از آن که سکه بعدی را درآورید، دوباره به جیب بیندازید. به این ترتیب، احتمال آن که شماره یک بیرون بیاید، معادل یک بر ده است و احتمال آن که شماره‌های یک و دو، به ترتیب بیرون بیاید، یک بر صد است. احتمال آن که شماره‌های یک و دو و سه، مرتب بیرون بیاید، یک در هزار است... تا آن که احتمال بیرون آمدن شماره‌های از یک تا ده، به رقم یک بر ده میلیارد می‌رسد...» نک: جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۷: ۴۴ - ۴۵، به گزارش از کتاب راز آفرینش انسان، با تصرف و اصلاح عبارت.

نافع است که با خود، باری سنگین از دودلی‌ها و بدبینی‌ها را دارد. گویا نافع می‌خواست بگوید: «بله باور کردنی نیست، اما چه می‌توان کرد که به ما چنین رسیده و به گوشمان چنین خورده است!»

نشانه دیگر آن که در برخی گزارش‌ها، از زبان عبدالله بن عمر چنین گفته‌اند: «مردم چنین گمان می‌کنند که زندگی جهان به سر نمی‌آید تا مردی از خاندان عمر به قدرت برسد و...» (ذهبی، ۱۴۱۴: مجلد حوادث و وفیات، ۱۰۱ - ۱۲۰ و ۱۹۱) و در برخی دیگر، از زبان برده دیگر عبدالله بن عمر که عبدالله بن دینار نام داشت، (مزی، ۱۴۱۳: ج ۱۴، ۴۷۲) چنین بازتاب داده‌اند که خود عبدالله هم از این گمان مردم در شگفت بوده است. (ابن عساکر، ۱۴۱۷: ج ۴۵، ۱۵۵؛ ابن کثیر، ۱۹۶۶: ج ۹، ۱۹۶)

بماند که هم در گزارشی از زبان عبدالله بن عثمان، گفت‌وگوی خاندان عمر درباره مهدی، از زبان خود این راوی، دهان به دهان گشته و در آن، یادی از عبدالله بن عمر نشده است (ابن عساکر، همان: ۱۵۴) و هم این که آرزوی ابن عمر که می‌خواست آن مهدی عمری‌نسب را بشناسد، چندان از دودلی و بدبینی دور نیست؛ گویا عبدالله می‌خواست بگوید: «گیریم که چنین باشد، کاش چنین مصداق احتمالی را می‌دیدم و می‌شناختم.»

با این همه چنان که گذشت و منابعش یاد شد - در همان دوران نیز کسانی چون ابویحیی و طاووس بن کیسان تنها به دلیل وجود نشانه دادگستری، نپذیرفتند سلیمان بن عبدالملک یا عمر بن عبدالعزیز همان مهدی موعود باشد. طاووس این باور همگانی مردم را هوش‌مندانه و خردورزانه نپذیرفت. او مهدی نخواندن خلیفه دادگر اموی را سخنی محکم و متین می‌داند و می‌گوید: عمر بن عبدالعزیز، همان مهدی موعود نیست؛ زیرا وی تنها توانست سرزمین‌های زیر نگین خود را دادگرانه سروسامان دهد، اما نتوانست جهان را سرشار از دادگستری کند؛ کاری که مهدی موعود علیه السلام خواهد کرد و هیچ کس دیگری را یارای آن نیست.

نتیجه

آن‌چه از زبان نافع، از عمر بن خطاب گزارش شده، حدیثی مرفوع است که موقوف جلوه کرده و با نهادنش کنار سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که ویژگی‌های مهدی را بازتاب می‌دهد و نیز با اندکی درنگ در هم‌پوشانی این دو دسته، به خوبی درمی‌یابیم که آن صحابی پرآوازه، سخن آن حضرت را گزارش کرده است، اما در روند دست به دست و دهان به دهان شدنش در نزد آیندگان، اندک اندک چنین گمان شد که سخن از عمر بن خطاب و داستان یکی از فرزندان اوست؛ لغزشی که در جهان پر رمز و راز و پر دست‌انداز و مسئله‌ساز حدیث، نه‌چندان شگفتی‌آفرین است و نه‌چندان بی‌مانند و بی‌پیشینه.

منابع

۱. ابن ابی شیبہ، ابوبکر، *الكتاب المصنف*، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
۲. ابن عبدالبر اندلسی، یوسف، *التمهید*، مراکش، وزارة الاوقاف والشؤون الاسلامیة، ۱۴۱۰ق.
۳. ابن عساکر، علی بن حسن، *تاریخ مدینة دمشق*، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۴. ابن عماد حنبلی، عبدالحی، *شذرات الذهب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۵. ابن کثیر، ابوالفداء، *البدایة و النهایة*، بیروت و دمشق، مکتبة المعارف و مکتبة النصر، چاپ اول، ۱۹۶۶م.
۶. ابوزهره، محمد، مالک، بی جا، دار الفکر العربی، بی تا.
۷. اصفهانی، ابوالفرج، *الاعانی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۸. اصفهانی، ابونعیم، *حلیة الاولیاء*، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
۹. جزری، ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر و دار بیروت، ۱۳۸۵ق.
۱۰. جمعی از نویسندگان، *معارف اسلامی ۱ و ۲*، تهران، نشر سمت، چاپ پانزدهم، ۱۳۷۷ش.
۱۱. جوینی، شیخ الاسلام، *فرائد السمطین*، بیروت، مؤسسه المحمودی، چاپ اول، ۱۳۹۸ق.
۱۲. حافظ قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، *ینایع الموده*، قم، مکتبة المحمدی، چاپ هشتم، ۱۳۸۵ق.
۱۳. ذهبی، شمس الدین، *سیر اعلام النبلاء*، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ دوم، ۱۴۰۲ق.
۱۴. _____، *تاریخ الاسلام*، بیروت، دار الکتب العربی، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۱۵. زرقانی، محمد، *شرح الزرقانی علی موطأ الامام مالک*، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۹ق.
۱۶. سخاوی، شمس الدین، *فتح المغیث*، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۱۷. سیوطی، جلال الدین، *تنویر الحوالم*، بیروت، دار الفکر، بی تا.
۱۸. _____، *تدریب الراوی*، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ سوم، ۱۴۰۹ق.
۱۹. صافی گلپایگانی، لطف الله، *منتخب الاثر*، تهران، مکتبة الصدر، چاپ سوم، بی تا.
۲۰. صدر، سید حسن، *نهایة الدرایة*، بی جا، نشر مشعر، بی تا.
۲۱. صفدی، صلاح الدین، *الوافی بالوفیات*، اشتوتگارت، مرکز نشر فرانس اشتاینر، ۱۴۱۱ق.
۲۲. طبسی نجفی، محمدرضا، *الشیعة و الرجعة*، نجف اشرف، بی تا، چاپ سوم، ۱۳۸۵ق.
۲۳. طبرسی نوری، میرزا حسین، *النجم الثاقب*، قم، نشر مسجد جمکران، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
۲۴. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الطبری*، بیروت، روائع التراث العربی، بی تا.

٢٥. فقيه ايماني، مهدي، الامام المهدي عند اهل السنة، اصفهان، كتابخانه عمومي امام اميرالمؤمنين، چاپ دوم، ١٤٠٢ق.
٢٦. كاتب واقدى، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، بيروت، دار بيروت، ١٤٠٥ق.
٢٧. كتيبى، محمد بن شاكر، فوات الوفيات، بيروت، دار صادر، بى تا.
٢٨. گنجى شافعى، ابو عبدالله، البيان فى اخبار صاحب الزمان، قم، مؤسسه الهادى، ١٣٩٩ق.
٢٩. مامقانى، عبدالله، مقباس الهداية، بيروت، مؤسسه آل البيت عليه السلام، چاپ اول، ١٤١١ق.
٣٠. مجلسى، محمدباقر، بحار الانوار، بيروت، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ١٤٠٣ق.
٣١. مزى، ابوالحجاج يوسف، تهذيب الكمال، بيروت، مؤسسه الرسالة، چاپ اول، ١٤١٣ق.